

گزارشی درباره قتل دلخراش فرخی یزدی

۱۷ اسفند ۱۳۹۵ ساعت ۰:۳۰

محمد فرخی یزدی شاعر بلندمرتبه و آزادیخواه ایران در سال ۱۲۶۷ش در یزد متولد شد و در ۲۴ مهر ماه ۱۳۱۸ش در بیمارستان زندان موقت شهربانی به قتل رسید. پیش از او بسیاری از رجال، سیاستمداران و آزادیخواهان برجسته کشور که در صدر همه آنها سیدحسن مدرس قرار داشت با روشهایی مشابه جان خود را از دست داده بودند. فرخی یزدی به هنگام مرگ بیش از دو سالی بود که به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در زندان به سر می برد.

کافه تاریخ

محمد فرخی یزدی شاعر بلندمرتبه و آزادیخواه ایران در سال ۱۲۶۷ش در یزد متولد شد و در ۲۴ مهر ماه ۱۳۱۸ش در بیمارستان زندان موقت شهربانی به قتل رسید. پیش از او بسیاری از رجال، سیاستمداران و آزادیخواهان برجسته کشور که در صدر همه آنها سیدحسن مدرس قرار داشت با روشهایی مشابه جان خود را از دست داده بودند. فرخی یزدی به هنگام مرگ بیش از دو سالی بود که به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در زندان به سر می برد. قرار بود فرخی پس از سه سال زندان آزادی خود را بازیابد. اما دستگاه مخوف شهربانی رضاشاه نظیر آنچه طی سالیان گذشته مکرر انجام داده بود بار دیگر دست به کار قتل شد و با آمپول هوای پزشک احمدی جلاد دهها تن از مردمان آزاده این کشور در حمام بیمارستان زندان موقت شهربانی (و در تاریخ ۲۴ مهر ماه ۱۳۱۸) به حیات محمد فرخی یزدی شاعر آزادیخواه و دلیر خاتمه داده شد. آنچه در زیر می آید گزارش فتح الله بهزادی پزشکیار وقت بیمارستان زندان موقت شهربانی است که پس از سقوط رضاشاه از سریر سلطنت درباره روند و کیفیت به قتل رسیدن محمد فرخی یزدی به دادگاهی که جهت تعقیب جانیان دوره مذکور تشکیل شده بود ارائه داده است. بهزادی و همکارش علی سینکی در شب حادثه در بیمارستان فوق کشیک داشته اند. یادآور می شود که مدت کوتاهی قبل از شب حادثه محمد فرخی یزدی را به عنوان زندانی ای که دچار بیماری شده است از بند و سلول مربوطه به بیمارستان منتقل کرده و در حمام! بیمارستان بستری کرده بودند تا چنانکه دلخواهشان بود توسط پزشک احمدی مداوا نمایند.



عین گفته های فتح الله بهزادی

«... قبلاً از طرف اداره زندان محمد یزدی سرپاسبان آمده، شیشه های پنجره اطاق حمام را گل سفید زده و پنجره های اطاق حمام را گرفته و مسدود نمودند، و روز ۲۱/۷/۱۸ فرخی را به آن اطاق انتقال دادند. و دستور دادند که کسی حق ندارد به اطاق حمام داخل شود و درب را قفل کردند و کلیدش را همراه خود بردند و نزد پایور نگهبانی بود و هر وقت که برای معاینه و دادن دستور دواپی لازم بود به پایور نگهبانی اطلاع داده و با حضور آنها غذا و دوا داده می شد و مجدداً درب را قفل و کلید آن را با خود می بردند تا روز ۲۴/۷/۱۸ ساعت ۳۰/۱۷ [ساعت پنج و نیم بعداز ظهر] برحسب دستور یاور بردبار، رئیس زندان موقت مرا مأموبر کردند که به منزل سلطان متنع، پایور زندان بانوان رفته و از او عیادت کنم. بنده هم حسب الامر به وسیله اتومبیل الری به منزل نامبرده عازم شدم و در موقع رفتن به دکتر احمدی که در بیمارستان بوده اظهار داشتم که طبق این یادداشت برای عیادت متنع می روم. قریب دو ساعت در منزل متنع بودم و دستورات دواپی نیز به ایشان دادم و با همان اتومبیل که آمده بودم مراجعت کردم، دیدم پزشک احمدی هم نیست. از علی سینیکی سؤال کردم چرا دکتر احمدی نماند؟ شاید اتفاقی رخ بدهد. علی سینیکی جواب داد پس از رفتن شما پایور نگهبان دستور داد که ملافه های بیماران را که جمع کرده اند بردار و چون از زندان بانوان انفرمیه خواسته اند به فوریت به آنجا برو و من هم از زندان خارج شده و با همان ملافه ها که برای شستن جمع شده بود با خود به زندان بانوان برده و پس از مراجعت به زندان دیدم که پزشک احمدی نیست. من [فتح الله بهزادی] از علی سینیکی سؤال کردم که احمدی کجاست؟ گفت رفته است. از پشت پنجره بیمارستان صدا کردم که کلید را بیاورید تا شام فرخی را بدهیم. جواب دادند که فرخی گفته است امشب شام نمی خورم.

ساعت بین نه و نیم و ده بود که نیرومند وارد زندان شده و پایور نگهبان هم از عقب ایشان بودند. صبح که آقای دکتر هاشمی آمدند پس از آنکه تمام اطاق را بازدید نمودند برای عیادت فرخی آمد دم پنجره بیمارستان بنده صدا زدم آژدان کلید را بیاورید که هم چای فرخی را بدهم و هم دکتر او را معاینه کند. کلید را آوردند درب اطاق فرخی را باز کردند. دکتر هاشمی به جلو بنده از

عقب ایشان پایور نگهبان یزدی هم از رفقای ما داخل شده و علی سینکی هم با ما بود. مشاهده کردم که فرخی روی تخت برخلاف همیشه دراز کشیده است. چون همه روزه که وارد می شدیم به پا ایستاده و پس از سلام و تعارف چند بیتی اشعار و رباعی که ساخته بود برای ما می خواند. وضعیت فرخی این طور بود: یک پایش از تخت آویزان و یک دستش روی تنه و جلو یقه پیراهم، یک دست دیگر او روی شکم، چشمانش باز و گودافتاده بود. از مشاهده این وضعیت دکتر هاشمی و من و علی چنان تکان خوردیم که یزدی و پایور نگهبان که همراه ما بودند ملتفت به این موضوع شدند و پس از اینکه از اطاق خارج شدیم دکتر هاشمی با حالت رنگ پریدگی باقی بود. وقتی فرخی را مرده مشاهده کردم چون انتظار دیدن چنین وضعیتی را نداشتم تکان سختی خوردم و دکتر هاشمی مدت یک ساعت در حالت بهت بود و پشت میز نشسته ولی نمی توانست دفتر نگهبانی و نسخه ها را بازدید کند. روز قبل از فوتش وقتی وارد اتاق فرخی شدیم فرخی به پا ایستاده تا دم درب ما را مشایعت کرد. من با علی سینکی که خارج شدیم نزدیک بانک سپه بودیم به علی گفتم بابا چطور شد که فرخی مرد و گفتم مگر آمپول کاف فرخی را که دستور دادم و دکتر هاشمی داده بود به او نزدیدی؟ گفت آمپول را دکتر احمدی از من گرفت و گفت من خودم به فرخی می زنم و آمپول را از من گرفت و آنچه بنده می دانم از روی ایمان عرض کنم این است که فرخی به مرگ طبیعی نمرده و غیرطبیعی مرده است و تا آن تاریخ معمول نبوده که دکتر احمدی آمپول را از علی سینکی یا انفرمیه های دیگر بگیرد و مثل مورد فرخی خودش به بیمار تزریق کند. (دکتر احمدی صریحاً در بازجویی گفته است که من هیچ وقت آمپولی به بیمار تزریق نکرده ام و این کار مربوط به انفرمیه است). بنابراین دکتر احمدی فرخی را کشته است.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۵۶۹۳/گزارشی-قتل-درباره-فرخی-دلخراش-قتل-درباره-گزارشی>